

ترکمنهای ایران

در سرنویش با رستم عمر

هوشنگ پورکریم

از انتشارات اداره فرهنگ عامه

(۳)

در این مقاله که به بررسی زمینه‌های اجتماعی ترکمنهای ایران اختصاص یافته است موضوعهای زیر به اختصار توصیف می‌شود:

«آبه - obe»، سازمان طایفه، رابطه «فرد ترکمن» با «طایفه ترکمن»، «یاشول - yashul» و سرپرستی، «روحیه مذهبی» و «روحیه قومی»، اقوام و طوایف آسیای میانه، اونقون پرستی (توتیمیزم - totemism) و نشانه‌های «توتیم» در هنرهای عامیانه. «تابو - tabou» و تقسیم خوراک، برده‌داری، «قول - qul» و «ایک - ik»، «بای - Bây».

آلاجیق گرد و نمدپوش به نام «آی - oy» بصرمی بردند و هر خانواده‌ای همواره «آی» خود را در کنار «آی» های خانواده‌هائی برپا می‌کرد که دامه‌ایشان برای چرا دریک یا چند گله جمع می‌شد. مردان و زنان و جوانان این چند خانواده، گذشته از آن که در کارهای دامداری مناسبات تعیین شده‌ای باهم داشتند، در بسیاری از کارهای دیگر زندگی نیز ناگزیر بودند که مراتب تعاون و دوستی را مراعات کنند.

البته، علقه خویشاوندی نیز بدور این روابط همسایگی و همکاری هاله‌ای از مهربانی پدید می‌آورد که در آن صحرا بسی مغتنم بود. زنان و دخترانی که به مصاحبت هم خو گرفته بودند، کودکانی که شادمانه به بازی گردهم جمع می‌شدند، مردانی که کودکی و جوانی را در کنار هم گذرانده و در زمین گسترده زیر پایشان به پایمردی هم دل بسته بودند، همه، چنان صفا و صمیمیتی در جسم و جانشان پرورده شده بود که گوئی با یک سینه نفس می‌کشند و زندگی را با یک چشم می‌بینند و با یک

در قسمتی از منطقه زندگی ترکمنهای ایران که شامل کوه‌های شمال غربی و مغرب «بجنورد» است، چند طایفه ترکمن به نامهای «گوکلن - quklan» و «نخورلی - naxorli» و «تکّه - take» بصرمی بردند که ازدیرباز با ده‌نشینی و کشت و ورز مانوس بوده‌اند. در حالیکه قسمت عمده ترکمنهای ایران که از دو طایفه «جعفر بای - jafar Bây» و «آتابای - âta Bây» هستند و متفقاً خود را «یوموت - yomut» می‌نامند و در ناحیه «دشت گرگان» (ترکمن صحرا) زندگی می‌کنند تا سالهای اخیر عموماً با کشت و ورز بیگانه بودند و با گله‌داری معیشت می‌کردند. البته دو طایفه اخیر قبلاً نیز در کشت جو و گندم دیمی تاحدی دست داشتند و غالباً با کارهائی مانند قالی‌بافی و نمد مالی که هنوز هم بر عهده زنان معمول است به اقتصاد زندگی خود کمک می‌کردند. ولی از آنجا که این کارهای دستی و درآمد‌های ناشی از فروش آنها هنوز شکل معاملات صنعتی به خود نگرفته بود، نمی‌توانست نقش اساسی در زندگی آنان ایفاء کند. به این علت، سالهای سال، اساس زندگی ترکمنهای دشت گرگان بردام‌پروری متکی بود که به اقتضای آن ناگزیر بودند نیمی از سال را در بیلاق بسر ببرند و نیمی دیگر را در قشلاق! هر یک از خانواده‌های ترکمن در یک

۱ - دشت گرگان محل زمستانی ترکمنها بود. آنها در اواخر بهار از آنجا به کوه‌های «بالخان» واقع در آنسوی رودخانه «اترک» کوچ می‌کردند و چند ماه تابستان را در بیلاق بصرمی بردند و بار دیگر بارسیدن ماههای سرد به «دشت گرگان» بازمی‌گشتند.



هر خانواده ترکمن «آی» (آلایق) خود را در کنار «آی» های خانواده‌هایی برپا می‌کرد که دامهایشان برای چرا در یک یا چند گله جمع می‌شد مجموعه این چند «آی» را «آبه - obé» می‌نامیدند

بجنگند. جنگ طایفه‌های ترکمن باهم، معمولاً برای تعیین حد و اندازهٔ مراتع بود. گاهی هم، برای احقاق حقی که از هر تیره یا هر آبه یا هر خانواده ویا حتی از هر فرد طایفه از طرف طایفه‌ئی دیگر سلب شده باشد باهم می‌جنگیدند.

از آنچه گذشت، می‌توان نتیجه گرفت که هر فرد ترکمن به یکی از طایفه‌های بزرگ ترکمن با این سلسله مراتب مربوط می‌شد:

« فرد ← خانواده ← آبه ← تیره ← طایفه »

پس، همچنان‌که، شهرنشینان، خانواده و محله و شهر خود را می‌شناسند و به آنها شناخته می‌شوند و شناسنامه می‌گیرند، ترکمن نیز، آبه و طایفهٔ خود را می‌شناخت و به همانها شناخته می‌شد. ترکمن بی آبه و بی طایفه، چون شخص بی شناسنامه می‌نمود. چنان ترکمنی در هیچ جای «ترکمن صحرا» نبود. یعنی نمی‌توانست بوده باشد.

هر یک از طایفه‌های عمدهٔ ترکمن که بنا به اقتضای زندگی دام‌پروری از ترکیب طوایف کوچکتر و تیره‌ها و آبه‌ها پدید آمده بودند، می‌توانستند شالودهٔ سازمان طایفهٔ خود را تا وقتی که اساس معیشتشان تغییر نکرده بود حفظ کنند. ولی از وقتی که

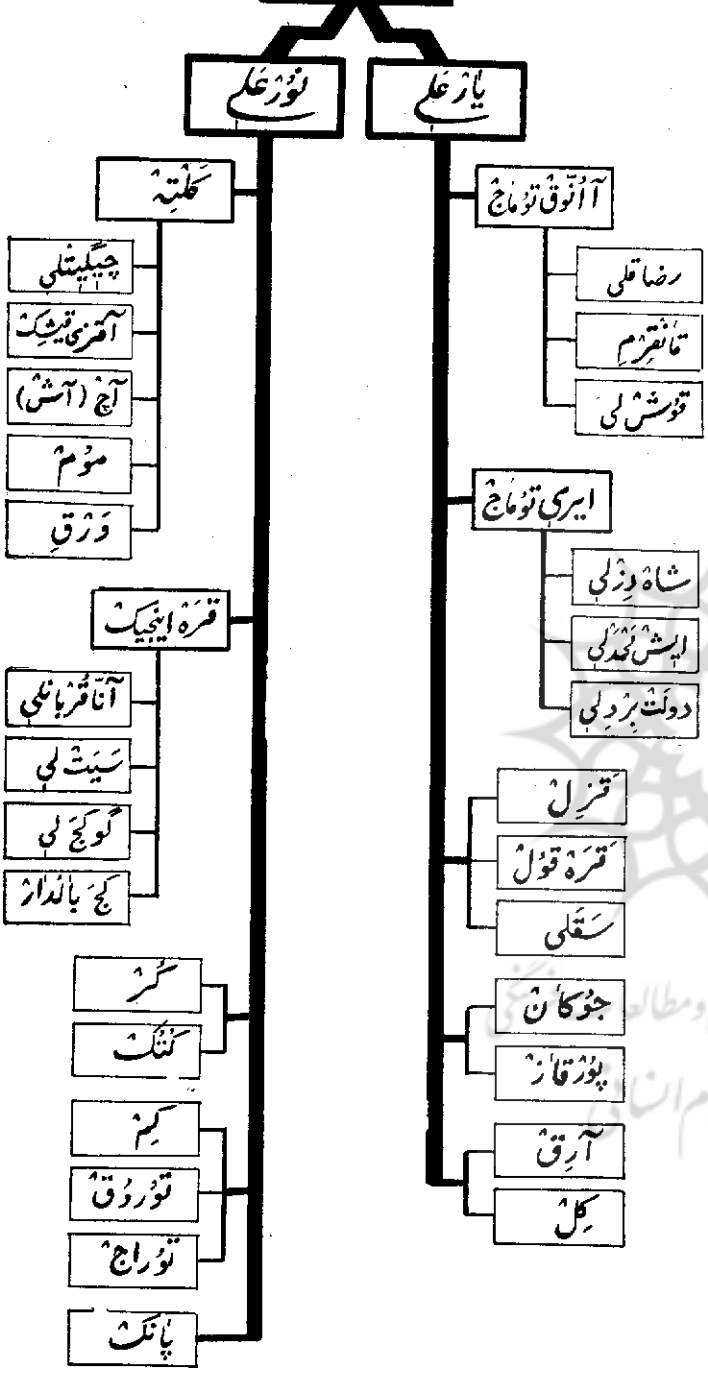
۲- البته، ترکمنها، اصطلاح «تیره» را در محاوره بکار نمی‌برند. آنها تیره وایل را هم «طایفه» می‌نامند.

فکر به آن می‌انداختند.

مجموعهٔ این چند «آی» را که در کنار هم برپا می‌کردند و در واقع می‌توان آن را یک واحد گله‌دار دانست، «آبه - obe» می‌نامیدند. «آبه» هائی که با فاصلهٔ یک تا چند کیلومتر در همسایگی هم مستقر می‌شدند، از طایفهٔ کوچکی بودند که جمعیتشان گاهی از صد خانوار تجاوز می‌کرد. هر یک از این طایفه‌های کوچک (تیره)، هر قدر که خانوارها و اعضای بیشتر داشت، قویتر بود و مصون از تجاوز طایفه‌های دیگر. برای حفظ و تقویت همین مصونیت، طایفه‌های کوچکی که با ریشه‌های دور و دراز خویشاوندی به هم نزدیکتر بودند، همواره، در کنار هم و در یک قسمت مشخصی از دشت پسر می‌بردند و طایفه‌ای بزرگتر را پدید می‌آوردند که همان قسمت دشت حیطةٔ مردم آن طایفه و مرتع دامهایشان بود.

بنابراین، چنان‌که، «دام» به خانواده و «گله» به «آبه» متعلق بود، «مرتع» هم به «طایفه» تعلق داشت. از این روی، قلمروی که هر واحد گله‌دار (آبه) می‌دانست در آن رفت و آمد کند و یا مسکن گزیند، بر حسب این که آن «آبه» از کدام «طایفه» بود، معلوم می‌شد. خانواده‌ها و افراد طایفه که با حقوق برابر از آب و علف و اختیار مسکن استفاده می‌کردند، در برابر طایفهٔ خود نیز وظایف برابری داشتند. آنها، همیشه مهیا بودند که در وقت مقتضی با طوایف دیگر

جعفربای



راست : دوترکمن از طایفه «گوکلن» مزرعه‌ای را پرچین می‌کنند
چپ : نمودار طایفه جعفربای



زندگی گله‌داری ترکمنها به زندگی کشاورزی تحول پیدا کرد و مراتع به کشتزار تبدیل شد و «آبه»ها جای خود را به روستاها سپردند و شهرها پدید آمدند ، رابطه و سلسله مراتبی که از «فرد ترکمن» تا «طایفه ترکمن» وجود داشت ، دیگر نتوانست دوام بیاورد و در نتیجه سازمان طایفه‌ها درهم پاشید .

در نمودار زیر ، نام طایفه‌های کوچک و تیره‌ها و زیر تیره‌های طایفه «جعفربای» آورده می‌شود . باید دانست که طوایف دیگر ترکمن نیز که مانند طایفه «جعفربای» از ترکیب تیره‌ها و طایفه‌های کوچکتری پدید آمده بودند ، هر یک نظیر همین شالوده سازمانی را داشتند :

سرپرستی تیره‌ها و طایفه‌ها با ریش سفیدانی بود که آنها را « یاشول - gashul » می‌نامیدند . این سرپرستان به رأی افراد طایفه‌ها - مردان - در مواقع مقتضی برای انجام وظایفی که طایفه‌ها معین می‌کردند به یاشولی گمارده می‌شدند . افراد هر طایفه هر وقت که لازم می‌دانستند می‌توانستند به آسانی یاشولها را معزول کنند . از این رو ، در میان ترکمنها ، مراجع پابرجائی که در امور عمومی طایفه‌ها صاحب رأی و قادر به کارهای خودسرانه باشند به وجود نمی‌آمد و رؤسا و خوانینی که بتوانند با قدرت مطلقه بر طایفه‌ها حکومت کنند پیدانمی‌شدند . در حالیکه چنین رؤسا و خوانینی در طوایف و ایالات دیگر کشور دیده شده بودند . علت این امر آن است که در ترکمن صحرا چراگاه‌ها که مهمترین عامل کار و معیشت بود به طایفه‌ها تعلق داشت و همه

۳ - در این نمودار ، نام آبه‌هایی که با ترکیب آنها تیره‌ها یا زیر تیره‌های «جعفربای» پدید آمده بود نمی‌توانست گنجانده شود .



چهره ترکمن

به موضوعهای عمومی طایفه هم رسیدگی می‌کرد. در دهکده «قَدَن» (qodana) که يك دهکده کوهستانی است و مردمش از طایفه «گَوَکَلَن» هستند، آخوند دهکده، امور کدخدائی و رسیدگی به امور مربوط به دهکده را هم به عهده گرفته است. در بررسی زمینهای اجتماعی ترکمنها، ناگزیر باید به آن دوره‌ای نیز مراجعه کنیم که طوایف ترکمن با اقوام و طوایف دیگر ترک و مغول در «آسیای مرکزی» بسر می‌بردند. جغرافیا-نویسان قسمتی از آسیا را که در عرض دریاچه‌های «بایکال» و «بالخاش» و «آرال» قرار گرفته است، اصطلاحاً «آسیای مرکزی» می‌نامند که اقوام و طوایف ترک و مغول از چند هزار سال پیش در دامنه کوهها و اطراف رودخانه‌ها و در صحراهای این منطقه وسیع پراکنده بودند. اساس زندگی مردم این طایفه‌ها به اقتضای اوضاع اقلیمی و اجتماعی محیطی که در آن می‌زیستند بردام‌پروری بنا شده بود. هر گروهی از مردم به علت متغیر بودن آب و هوا^۴ ناچار بودند هر فصل از سال را با گله‌ها

افراد طایفه با حقوق برابر از آن بهره‌مند می‌شدند و حتی قطعه‌ای از مراتع به عنوان ملك شخصی به کسی واگذار نمی‌شد و یاشولها نیز در این شیوه تملك از دیگران مستثنی نبودند. به علت همین شیوه تملك، آن نوع اشراف‌زادگی که در طوایف و ایالات دیگر کشور موجبات نفوذ و قدرت مطلق رؤسا و خوانین را فراهم کرده بود، در طایفه‌های ترکمن بوجود نیامد.

نمونه بارز چنین شیوه تملکی را می‌توان اینك میان طایفه‌هایی دید که در دهکده «اینچه برون - ince Burmn» بسر می‌برند. اینچه برونیها، با وجود اینکه سالهاست زندگی گله‌داری را رها کرده و به کشت و ورز روی آورده‌اند، هنوز سنت تملك طایفه بر زمین را حفظ کرده‌اند. به این معنی که کشت‌زارها، به قطعات برابر، از جانب طایفه برای يك یا چند سال به افراد طایفه واگذار می‌شود. هیچوقت هم از پدری به فرزندانش زمین به ارث نمی‌رسد و هر فرزندی - پسر - وقتی که مستقل از پدر به معیشت پرداخت، به اندازه هر فرد دیگر طایفه اش چند قطعه زمین برای کشت و ورز از طایفه می‌گیرد. یاشولهای را هم که طایفه‌های اینچه برون به سرپرستی انتخاب می‌کنند ناگزیر هستند که از این قاعده عمومی پیروی کنند. با این تفاوت که یاشولها به پاس زحماتی که در امر سرپرستی متحمل می‌شوند، در قطعه زمینی بزرگ‌تر از آنچه که به افراد دیگر طایفه واگذار می‌شود کشت می‌کنند و تا زمانی که به سرپرستی طایفه باقی بمانند از این مزیت برخوردارند. ولی معمولاً هر «یاشول» بیشتر از یکی دو سال در این مقام باقی نمی‌ماند و شخص دیگری به رأی افراد طایفه به یاشولی برگزیده می‌شود.

البته باید یاد آوری شود که در مردم طایفه «گَوَکَلَن» که در کوهستانهای مشرق «دشت گرگان» بسر می‌برند و از دیرباز به کشت و ورز پرداخته و با دهن‌شینی و متعلقات آن آشنا شده‌اند، نوعی اشراف‌منشی و برتری طلبی روستائی با کمی نفوذ و اعتبار وجود دارد که با توسل به مذهب و برخورداری از حمایت آن، طایفه را به تأیید خود واداشته است. باید دانست که «روحیه مذهبی» در ترکمنهای کوهستان بر «روحیه قومی» تفوق دارد. در حالیکه در ترکمنهای دشت، این تفوق نصیب «روحیه قومی» بوده است. به این علت ترکمنهای دشت وظایف و مسئولیتهائی مانند سرپرستی طایفه‌ها را به آخوندها و طلبه‌ها محول نمی‌کردند. چنانکه در «اینچه برون» که دهکده‌ای دشتی است، یاشولی و آخوندی همواره دو کار مجزاً از هم بشمار می‌رفت. اما در ترکمنهای کوهستان، این دو کار گاهی با هم آمیخته بود. به این ترتیب که آخوند علاوه بر پیشنهادی و تعلیم مسائل دینی،

۴ - مراجعه شود به دومین مقاله ترکمنهای ایران در مجله هنر و مردم شماره پنجاه.

واحشام خود در ناحیه‌ای بسربرند که در آن فصل آب و هوای ملایم و زمین پر گیاه داشت. از این روی، هر چند وقت یک بار، باروبنه زندگی را از چراگاهی کم آب و علف جمع می‌کردند و به چراگاههای دیگر می‌رفتند.

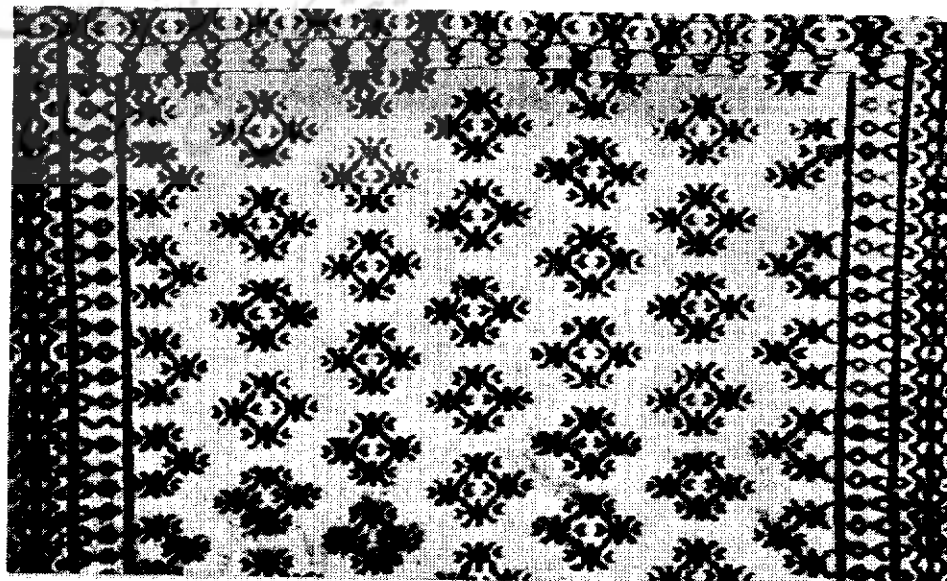
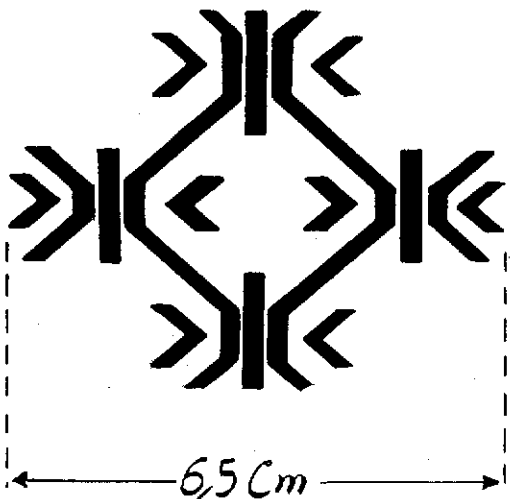
مهمترین اصل این شیوه زندگی، که در آن، گروههای انسانی برای معیشت از جائی به جائی دیگر کوچ می‌کنند، حرکت و جنبش است، که انسان را آزاده، سخت‌کوش، جسور و در عین حال قهار بارمی‌آورد. همه این خصوصیات در طی تاریخ همواره از طوایف ترك و مغول دیده شده است. چنان که هر وقت به عللی ناچار می‌شدند به نواحی آباد و حاصلخیز آسیا روی بیاورند، بی‌مها با به حمله و تاخت و تاز می‌پرداختند. علل اساسی وقوع تهاجم آن طوایف را باید در خشکی و فقر محیط و در شیوه معیشت آنان جستجو کرد. علاوه بر این به نظر می‌رسد که افزایش زاد و ولد و وقوع خشکسالیهای شدید و حوادثی که باعث مرگ و میر سریع دامها می‌شد نیز موجب یورش به نواحی مجاور و غارت همسایگان بوده است. در هر دو صورت اقوام و طوایف آسیای مرکزی ناگزیر بودند که برای افزایش درآمد یا برای جبران خسارت به نواحی دیگر آسیا روی بیاورند که حاصلخیز و پر نعمت بود و در حواشی روستاها و شهرها و مراکز تمدن قرار داشت. البته توجه اقوام و طوایف ترك و مغول آسیای مرکزی به مراکز تمدن بنا به شدت



ترکمن اسب را به دیده یک دوست می‌بیند. ریشه‌های این دوستی از گذشته‌هایی تغذیه می‌شود که صحرایی بود با طایفه‌ها و دامها و «آبه»‌ها و کوچها و جنگ و دعواها، مرد ترکمن و اسب ترکمن در چنان گذشته‌ای در صحرا همسفر بودند و در «آبه» همدم و در جنگها هم‌رمز

۵ - «آسیای مرکزی» چون در کوهها و فلاتها محصور و از اقیانوسها و دریاها دور است، تأثیر بادهای مرطوب در آن بسیار کم است و از این جهت آب و هوایی خشک و متغییر دارد.

نشانه «تمغا» ها و «اونقون» ها را با اشکال ساده شده (استیلیزه) در نقش و نگارهای عامیانه ترکمنی می‌توان شناخت



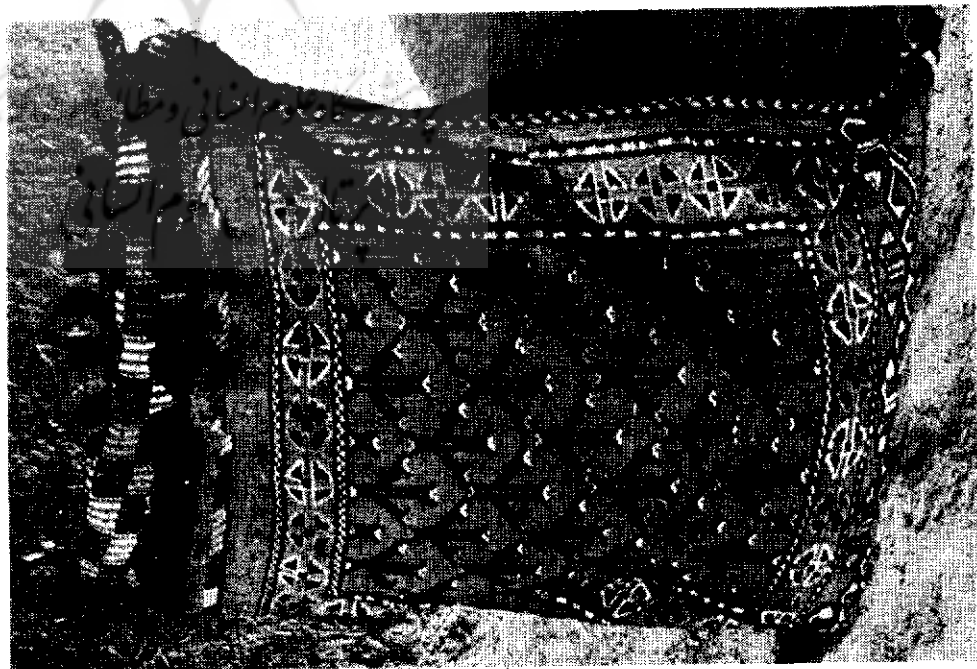
نمی‌توانستند درحوزه سرزمینهای ایرانی پیشروی کنند. ولی بعدها، گروه گروه، یا هرچند طایفه باهم، به نواحی شمالی خراسان پیش آمدند و هر سال حیطة مراتع بیلاقی و قشلاقی دامهایشان را بیشتر توسعه دادند و به شهرهای ایران نزدیکتر شدند. تاجائی که قسمتی از همان اقوام ترك و مغول به زندگی روستائی و شهرنشینی نیز روی آوردند و با اخذ تمدن و فرهنگ ایران توانستند با مملکت گشائی و مملکت داری نیز آشنا بشوند. چنان که پادشاهان غزنوی و سلجوقی از اولاد واحفاد ترکهای دام پروری بودند که روزگارشان در کوچ و صحراگردی می‌گذشت. آقای «دکتر ذبیح‌الله صفا» در فصل اول از جلد دوم کتاب «تاریخ ادبیات ایران» درباره سلجوقیان که آنان را یکی از طوایف ترکمن دانسته‌اند نوشته‌اند:

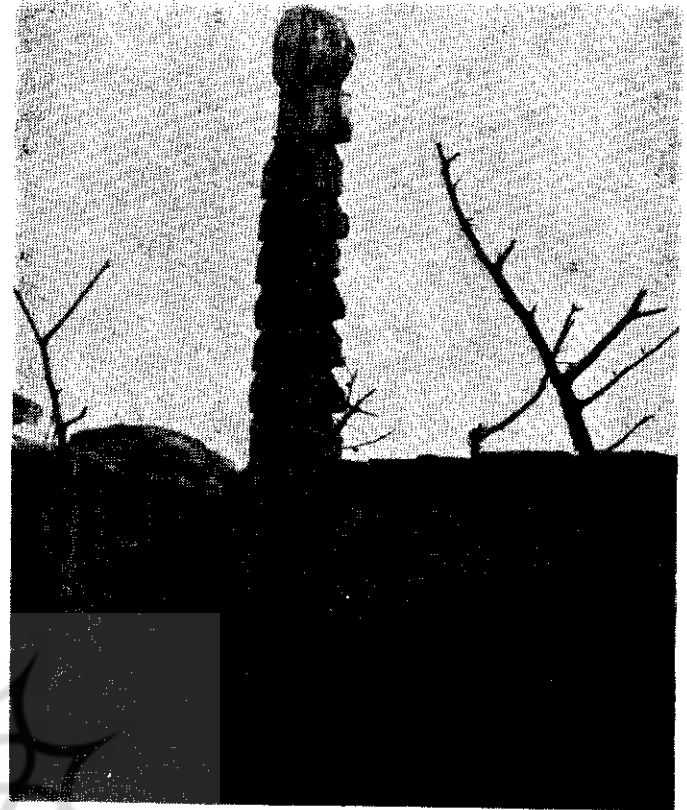
«... مهمترین دولت ترك که تشکیل آن مقدمه تحول بزرگی در تمدن اسلامی و خاصه در ایران است، دولت سلجوقیست علت تسمیه این دولت انتساب شاهان آنست به»

ضعف عواملی که آنرا ایجاد می‌کرد همیشه یکسان نبود. زمانی شکل و حال يك پیشرفت تدریجی و ملایم را به خود می‌گرفت، و زمانی دیگر شکل يك هجوم قطعی و بی‌مهابا را داشت. به هر حال... همیشه، جریانی مداوم از حرکت اقوام و طایفه‌های ترك و مغول آسیای مرکزی به سرزمینهای دیگر برقرار بود. این جریان می‌بایستی بیشتر به سوی سرزمینهای «چین» و «ایران» که در شرق و در جنوب غربی آسیای مرکزی قرار دارند متوجه باشد. زیرا، دشت سرد «سیبری» که در شمال، و نجد مرتفع «تبت» با کوههای عظیم «هیمالیا» که در جنوب «آسیای مرکزی» قرار داشت، نمی‌توانست مطلوب و مقصود اقوام و طوایف «آسیای مرکزی» باشد. بنابراین، کشور ایران، در جریان تاریخ چند هزارساله خود - حتی از روزگاری که چهره تاریخ مدوّن با اساطیر آمیخته است - همواره از سوی شمال شرقی با اقوام و طایفه‌های ترك و مغول سروکار داشت. تا زمانی که هنوز پادشاهان ساسانی با قدرت حکومت می‌کردند، اقوام ترك و مغول آسیای مرکزی



راست: نقوش يك خورجین ترکمنی که اشکال ساده شده پروبال پرندگان شکاری را نشان می‌دهد
چپ: نشانه الهام از «توتم - totem» بر قیر ترکمن هرچند که علت وانگیزه اصلی این نشانه برای ترکمن نسل جدید شناخته نیست ولی فورم و هیئت این نقش به منزله «سمبل - symbole» و واسطه‌ای که حاوی نوعی ارتباط روحی و روانی با نسلهای قدیمی تر است حفظ شده.





راست : نشانه‌ای «توتم» مانند بر قبر ترکمن که می‌توان آن را شکل ساده شده پروبال پرندگان شکاری پنداشت چپ : نشانه چوبی دیگری از قبرستان قدیمی دهکده «قرناوه - garnâve» واقع در بخش «مراوه تپه» ارتفاع ۱۶۷ سانتیمتر

هریک از نظر زبان، رسوم، آداب و عادات... تمایزاتی باهم داشتند و با نامهای مختلف شناخته می‌شدند. از جمله، قومی را «اوغوز» می‌نامیدند که همزمان با حمله «چنگیز» در حوزة وسیعی از «ترکستان» و «دشت قبیچاق» می‌زیستند. «رشیدالدین فضل‌الله» در کتاب «جامع‌التواریخ» خود که در سال هفتصد و چهار هجری قمری نوشته است این قوم را «ترکمان» دانسته است:

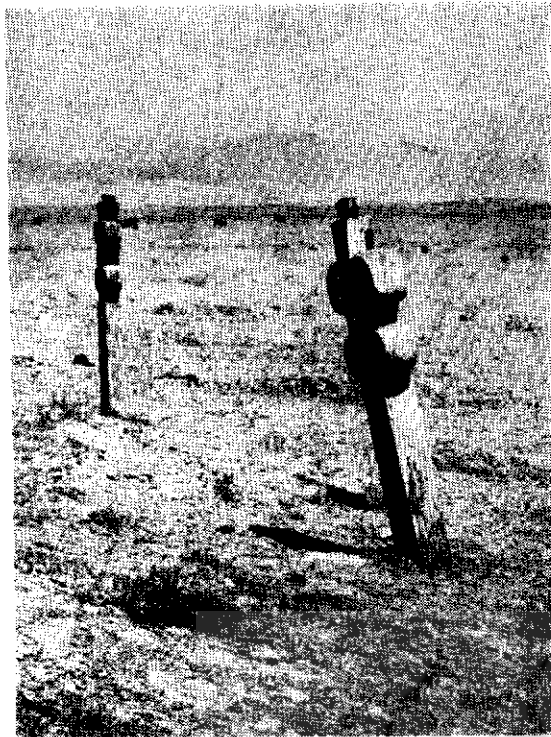
«... و از آن اقوام به مرور ایام شعب بسیار»
 «منشعب شده‌اند و هر زمانی از هر شعبه شعبه‌ها پیدا»
 «گشته و هر یک بسببی و علتی اسمی و لقبی یافته،»
 «مانند اوغوز که مجموع آن قوم را در این وقت»
 «ترکمان می‌گویند...»^۶

۶ - نقل از صفحه ۲۶ جامع‌التواریخ نوشته «رشیدالدین فضل‌الله» که به کوشش «دکتر بهمن کریمی» و با سرمایه «شرکت سهامی اقبال» به طبع رسیده است.

«سلجوق این دقایق . «دقاق» (تقاق) بمعنی «سخت‌کمان» رئیس یکی از قبایل ترکمان و از مقدمان ترکان «غز» بوده و میان آنان نفوذ بسیار داشته است...» ایشان در همان کتاب درباره‌ی واژه «ترکمان» نوشته‌اند:

«... همچنانکه گفتیم قبایل زردپوست مجاور سرحدات»
 «ایران بنام «ترك» ها خوانده می‌شدند . دسته‌هایی از این»
 «قبایل را «ترکمان» نیز می‌نامیده‌اند . معنی کلمه ترکمان»
 «چندان روشن نیست . همین اسم در زبان چینی»
 «توکوهونگ - Tö-kiu-möng» آمده‌است و قدیمترین»
 «مأخذ از مأخذ اسلامی که این اسم در آن ذکر شده»
 «احسن‌التقاسیم است . اسم ترکمان معمولاً بر غزان و»
 «خرلخان اطلاق می‌گردیده و علی‌الخصوص غزان باین نام»
 خوانده می‌شده‌اند...»

اقوام و طایفه‌های ترك و مغول به علت کثرت جمعیت و به علت پراکندگی در نقاطی که در آنها جدا از هم بسر می‌بردند،



راست : نشانه‌ای ملهم از «توتم» در قبرستان قدیمی دهکده
«قرناوه» ارتفاع ۱۱۹ سانتیمتر چپ : دوشانه بر دو قبر

شناخته می‌شدند. در چنان جوامعی، خانواده‌ها و طوایف، حیوان یا گیاهی را منشاء و مبداء اجداد خود می‌دانستند و معتقد بودند که آن حیوان یا آن گیاه آنان را در کف حمایت و حفاظت خود گرفته است. مثلاً قبیله «ایروکوآ - Iroquois» که قسمتی از بومیان آمریکا بودند، اعتقاد داشتند که «لاک‌پشت»، توتم و منشاء اجداد آنان، کم‌کم از لاک خود بیرون آمده و هیئت انسانی گرفته است. «توتیمیزم» را در واقع می‌توان نوعی مذهب ابتدائی دانست و با وجودی که محققین در اصل و منشاء آن هنوز اختلاف نظر دارند، ولی در این مورد متفقند که تقریباً تمام جوامع انسانی در مرحله «گردآوری خوراک» (تغذیه از شکار، صید، نباتات جنگل و صحرا) به نحوی به «توتم» معتقد بوده‌اند. اما با توجه به نوشته‌های «رشیدالدین فضل‌الله» معلوم می‌شود که «توتیمیزم» در میان ترکمنها، مدت‌ها بعد از مرحله «گردآوری خوراک» یعنی تا مرحله «تولید

«رشیدالدین فضل‌الله» در همان کتاب «جامع‌التواریخ» افسانه پیدایش اقوام ترک و مغول و از جمله «اوغوز»ها (ترکمنها) را از زبان حکمای آنان نقل می‌کند و از بیست و چهار طایفه «اوغوز» نام می‌برد که در زمان او هریک از آن بیست و چهار طایفه، یک «تمغا» (نشان)^۷ مخصوص به خود داشتند. بعلاوه، هر چهار طایفه نیز یک «اونقون» برای خود می‌شناختند که مورد احترام افراد همان چهار طایفه بود. واژه «اونقون» چنانکه «رشیدالدین فضل‌الله» آورده است از «انیق» ترکی به معنی مبارک مشتق شده است. اونقونهایی که طوایف ترکمن در زمان «رشیدالدین فضل‌الله» می‌شناختند و محترم می‌داشتند، از انواع پرند ه‌های شکاری مانند «شاهین» و «باز» بودند. مردم شناسان و جامعه‌شناسان دنیا واژه «توتیم - totem» را با همین معنی «اونقون» بکار می‌برند و آن را شعار خانواده یا طایفه می‌دانند که معمولاً مورد ستایش افراد طایفه یا خانواده بود. واژه «توتیمیزم - totemism» (توتیم‌پرستی) را بر جامعه‌هایی اطلاق کردند که در آن جوامع، طوایف بر اصل توتیم‌ها یا بر اصل نحوه ستایش توتیم از هم باز

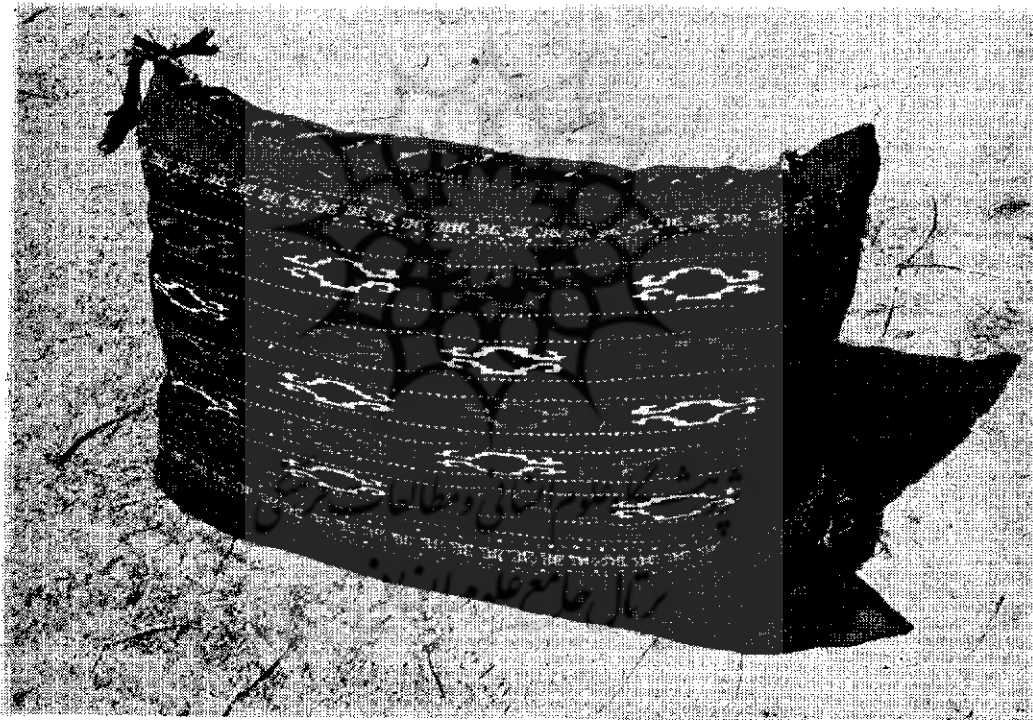
۷ - واژه «تمغا» در فرهنگ به معنی علامت، داغ، و نیز به معنی مهری که در قدیم به فرمانهای شاهی می‌زدند آمده است.

خوارك» (دامپروری و كشت و ورز) نیز دوام آورده است .
چون این قسمت از نوشته‌های «رشیدالدین فضل‌الله» در
«جامع‌التواریخ» برای روشن کردن زمینه‌های اجتماعی ترکمنها
مفید می‌افتد ، قسمتهائی از نوشته‌های او بصورت کامل و قسمتهائی
دیگر بصورت خلاصه نقل می‌شود :

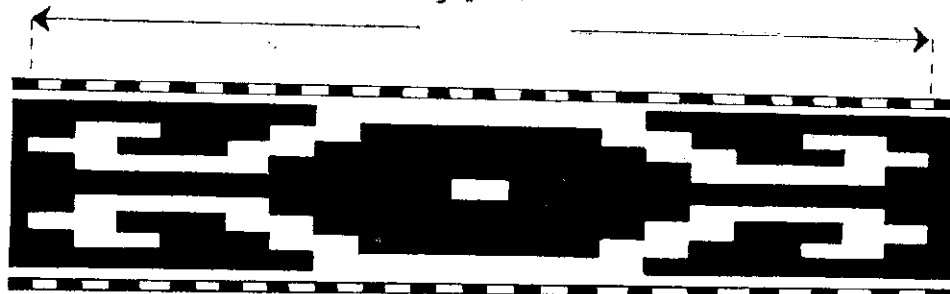
« بموجبی که در تواریخ اسلامیان مذکور
است و در توره بنی اسرائیل مسطور ، که نوح پیغمبر
«علیه‌السلام زمین را از جنوب تا شمال سه قسم کرد :
« اول را به حام از فرزندان خود داد که پدرسودان
« بود و میانه را بسام که پدر اعراب و فرس بود ،
« و سوم را بیافت که پدر اترک بود ، و او را به جانب

« مشرق فرستاد - مغولان و ترکان نیز همین سخن
« گویند - لیکن ترکان یافت را ابوبجه خان
« (ابولجه) خوانده‌اند و محقق نمی‌دانند که این
« ابوبجه خان پسر نوح علیه‌السلام بوده یا فرزند
« زاده او . الا آنکه متفق‌اند بر آنکه از نسل او
« بوده و قریب‌العهد بوی . تمامت مغولان و اصناف
« اترک و صحرائشینان از نسل وی‌اند و شرح آن
« حال برین موجب تقریر می‌کنند که ابوبجه خان
« صحرائشین بود و یا بلاق او در اورتاق و کرتاق
« که کوههای عظیم و بلند است و در آن حدود شهری
« است اینانج نام ، و قیشلاق او هم در آن حدود

« آرتَمَخْ - artmax » (وسیله‌ای که ترکمانان در آن پوستین و بافتنیهارا جا می‌دهند) با نقشی که به پروبال
پرنندگان شکاری شباهت دارد .



۱۵ سانتیمتر



«بموضعی که نام او بوسوق و قاقیان و قارقروم است»
 «وقراقوروم نیز گویند و شهر تالاس و قاری صیرم»
 «در نزدیکی آن موضع افتاده . و قاری صیرم شهری»
 «قدیم و عظیم بزرگ است - کسانی که دیده‌اند»
 «می‌گویند که از ابتداء تا انتهای آن یکروزه راه»
 «است و چهل دروازه دارد . در این وقت اتراک»
 «مسلمانان آنجا مقیم‌اند، و بقاید و تعلق دارد»
 «و پاولوس قولجی و موضعی که فرزندان او می‌نشینند»
 «نزدیکست .»

«و این ابوجه خان را پسری بود بنام دیب»
 «باقوی - معنی دیب موضع تخت و جای منصب»
 «باشد و باقوی یعنی بزرگ جمهور قوم - و این»
 «پسر بشوکت و اسباب پادشاهی زیادت از پدر بود»
 «و چهار پسر داشته نام ایشان قراخان و اورخان»
 «و کرخان و کرخان و مجموع آن اقوام کافر بودند»
 «و قراخان قایم مقام پدر شد و از او پسری در وجود»
 «آمد سه شبانه روز پستان مادر نمی‌گرفت و شیر»
 «نمی‌خورد بدنانسب مادرش میگریست و تضرع»
 «میکرد . و هرشب در خواب چنان دیدی که آن»
 «بچه با وی گفتی که ای مادر اگر خدا پرست شوی»
 «و محب خدا گردی، شیر تو بخورم . آن زن»
 «بواسطه آنکه شوهرش و تمامت اقوام ایشان کافر»
 «بودند، ترسید که اگر اظهار خدا پرستی کند او را»
 «با بچه هلاک گردانند، پنهان بخدای تعالی ایمان»
 «آورد و باخلاص تمام محب حق جل و علا شده»
 «و آن بچه پستان مادر گرفته و شیر خورده و چون»
 «یکساله شد بغایت پاکیزه و خوب صورت بود و آثار»
 «رشد و هدایت از ناصیه او می‌تافت . پدرش چون»
 «آن معانی در وی دید، گفت از قوم ما بدین شکل»
 «و صورت، هیچ فرزندی در وجود نیامد و این»
 «پسر از میان اقران و اکفا معظم و معتبر گردید و بمراتب»
 «کمال برسد و جهت نام نهادن وی با خویشان»
 «مشورت کرد . بچه یکساله با آواز آمده و گفته نام»
 «من اوغوز نهید . حاضران از آن حال بغایت»
 «متعجب ماندند و بموجب سخن او که اثر ارشاد»
 «حق تعالی بود او را اوغوز نام کردند . چون بحد»
 «بلوغ رسید»

بعدها خداشناسی «اوغوز» بر پدرش «قراخان» آشکار
 شد و آن دو (پدر و پسر) به یاری اعوان و انصار خود برهم
 شوریدند و جنگی سخت در گرفت :

« . . . عاقبت الامر اوغوز غالب آمد ، و آن»

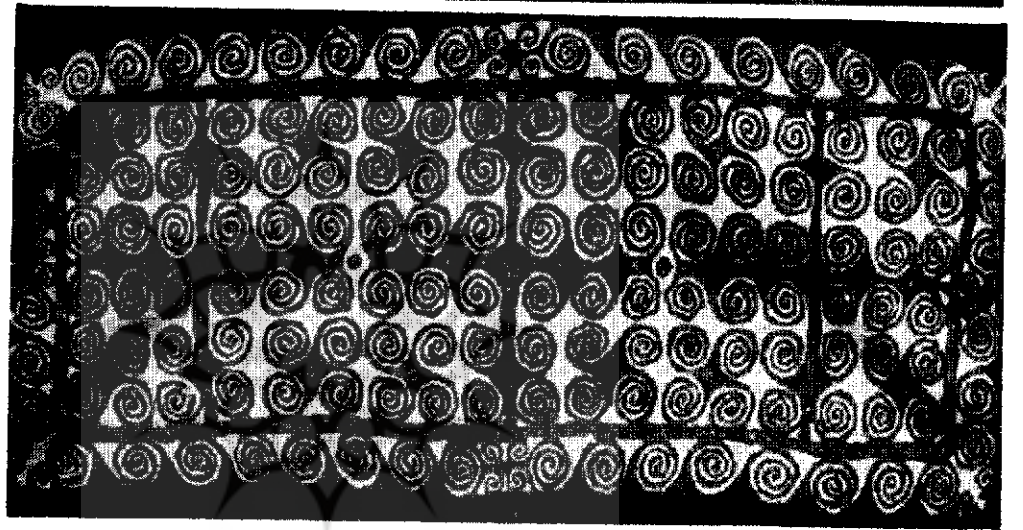
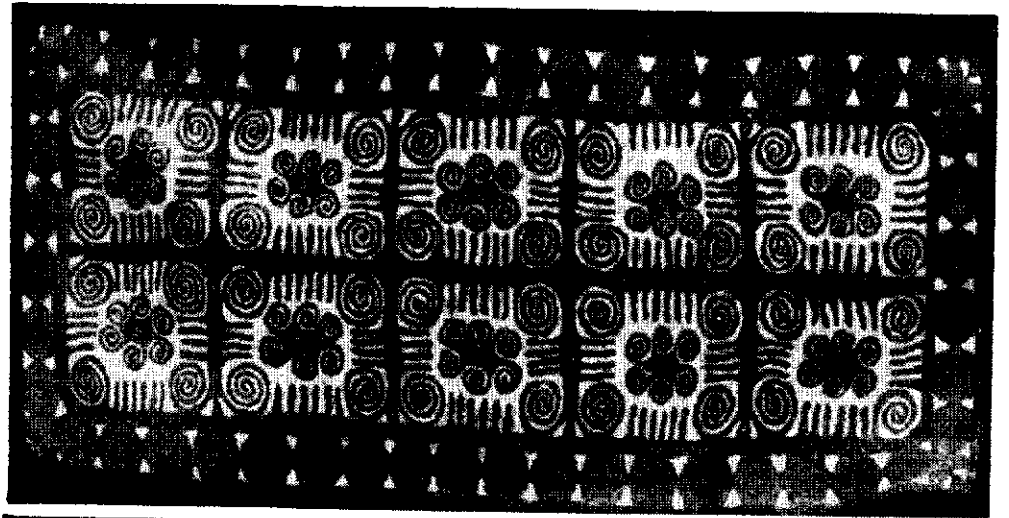


قسمتی از نقوش يك قالیچه ترکمنی

«ملك را از تالاس و صیرم تا بخارا بگرفت و آن»
 «ملك بروی مسلم شد . و بعضی از اعمام و برادر -»
 «زادگان که با او متفق نبودند بجانب مشرق مقام»
 «ساختند و نزد ایشان چنان مقرر است که مجموع»
 «مغولان از نسل ایشان اند . و در آن عهد جمله کافر»
 «بودند و بمرور ایام ایشان نیز با اروغ موحد»
 «گشتند .»

«چون اوغوز را آن ملك مسلم و مسخر گشت ،»
 «و پادشاهی آنجا بروی قرار گرفت ، خرگاهی زرین»
 «بزد و طوی^۱ بزرگ کرد و خویشان و امراء را»
 «تشریف داد و همه لشکریان را نواخت و جمعی از»
 «اعمام و اقوام با او متفق شده بودند او یغور لقب»

۸ - «طوی - toy» : جشن ، شادمانی بزرگ ، عروسی .



نقشهای ملهم از «شاخ قوچ» بر دو رویه يك نمذ تركمنی

«بسببی چنانکه شرح داده بنام جدا مخصوص گشتند،
 «لفظ اویغور بر باقیان مقرر گشت و ایشان بدان»
 «اسم شهرت یافتند. و از فرزندان او غوز بیست و چهار»
 «شعبه پدید آمد چنانکه در فهرست مفصل نوشته»

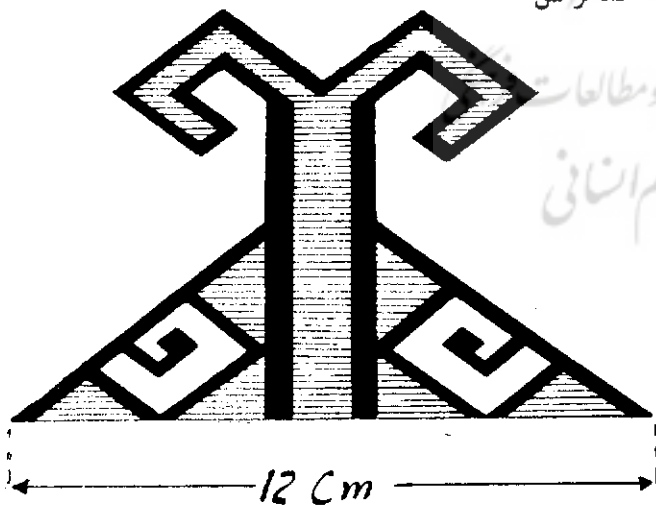
۹ - «آغاجری» یا «آغاج ایری» را رشیدالدین فضل الله به هردو صورت آورده است و درباره معنی آن نوشته است که: «... بوقت آنکه اقوام اوغوز بدین ممالک آمده اند، طایفه ای از ایشان را که یورت در حدود بیشه ها داشته بدین اسم آغاج ایری موسوم گردانیده اند - یعنی مردبیشه - مانند آنکه اقوام مغول کسانیکه یورت نزدیک بیشه بوده هوبن ارکان نام نهاده اند یعنی قوم بیشه ...»
 درخوزستان ایلی به نام «آغاجری» بسر می برند که شهر کوچک «آغاجاری» هم مسمی به اسم این ایلی است. بالینکه ایلی «آغاجری» هنوز مطالعه شده است ولی امکان دارد که میان این ایلی و «آغاجری» ترکمنها مناسبتی باشد.

«نهاد که معنی آن بترکی بهم پیوستن و مدد کردنست»
 «و تمامت اقوام اویغور از نسل ایشانند و قوم دیگر»
 «را قنقلی نام کرد و اقوام قیچاق و قلیج و آغاجری»
 «هم از میان آن جماعت اند که با اوغوز متفق شده»
 «بودند و با اروغ او بر آمیخته و سبب نام هریک»
 «بدین تفصیل است که ثبت می شود ...»

«رشیدالدین فضل الله» در این قسمت برای هریک از طوایف «اویغور»، «قنقلی»، «قیچاق»، «قارلوق» (خرلیخ)، «قلیج» و «آغاجری»^۹ شرحی می آورد و بعد می افزاید:
 «... ترکمانانی که با اوغوز بهم بودند و با»
 «او متفق، این اقوام مذکورند و هر چند در اول»
 «نام اویغور بر مجموع آن اقوام که متفق شده بودند»
 «نهاد، چون بعد از آن چند قوم از ایشان هریک»



نقشی ملهم از «شاخ قوچ» بريك نمذ تركمن



«راست لشكر تعلق می‌دارد، و يك نیمه بدست»
 «چپ: و امروز هر يك از این اقوام اصل شعبه»
 «خویش میدانند که از کدام قومند و شرح حال»

«می‌شود هر يك نامی و لقبی معین یافتند و تمامت»
 «ترکمانانی که در عالم اند از نسل این قومند و فرزندان»
 «۲۴ گانه اوغوز اند. و لفظ ترکمانان در قدیم نبوده»
 «و همه اقوام صحرائین ترك شکل را ترك مطلق»
 «می‌گفته‌اند و هر قبیله را لقبی معین و مخصوص»
 «بوده. در وقتی که آن اقوام اوغوز از ولایت خود»
 «بیلاذ ماوراءالنهر و ایران زمین درآمدند و توالد»
 «و تناسل ایشان درین ولایت بود، بسبب اقتضای»
 «آب و هوا، شکل ایشان بتدریج مانند شکل»
 «تاجیک گشت. و چون تاجیک مطلق نبودند،»
 «اقوام تاجیک ایشانرا ترکمان گفتند یعنی ترك»
 «مانند. بدان سبب این نام بر مجموع شعب اقوام»
 «اوغوز اطلاق رفته و بدان معروف شده‌اند. و این»
 «بیست و چهار شعبه فرزندان اوغوز يك نیمه بدست»

«اسامی و القاب فرزندان شش پسر اوغوز که نام سه را بوزوق خوانده‌اند و سه را اوجوق، و تمغاها و اونقون جانوران و اندامهای گوشت که با ایشان مخصوص بوده بموجبی که ایکیت ارقیل خواجه معین گردانیده

« يك »

اقوام بوزوق که بدست راست لشکر تعلق دارند و فرزندان سه پسر بزرگترین اند و از هر يك چهار پسر، دوازده پسر. (الف) فرزندان کون خان که بزرگترین همه پسران بوده چهار نفر بودند و اسامی ایشان برین موجبست که مسطور می گردد:

اول قایی، یعنی محکم .		
اندام گوشت	اونقون	تمغا
صاغ قری یغرین	شاهین	م

دوم بایات، یعنی بادولت و پرنعمت .		
اندام گوشت	اونقون	تمغا
صاغ قری یغرین	شاهین	ب

سوم اقر اولی، یعنی بهر جا که رسد موفق باشد .		
اندام گوشت	اونقون	تمغا
صاغ قری یغرین	شاهین	(نامعلوم)

چهارم قرا اولی، یعنی خرگاه سیاه .		
اندام گوشت	اونقون	تمغا
صاغ قری یغرین	شاهین	ب

(ب) فرزندان آی خان که پسر دوم بوده چهارند و اسامی ایشان برین موجب :

اول یارز، یعنی ولایت بسیار بجانب او باشد .		
اندام گوشت	اونقون	تمغا
اشغلو	قرتال ^{۱۰}	ز

دوم دو کر، یعنی بجهت گرد آمدن .		
اندام گوشت	اونقون	تمغا
اشغلو	قرتال	خ

۱۰ - « قرتال - gartâl » را « قَرَه قوش » (فوش سیاه) هم می دانند و در فرهنگ بمعنی «عقاب» هم آمده است .

«چنانست که اوغوز را شش پسر بوده نام ایشان»
 «بدین تفصیل و ترتیب : کون ، آی ، یولدوز ،
 «کوک ، طاق ، دینگیز . و چنانکه در تواریخ ایشان»
 «آمده و»

سپس شرح می دهد که «اوغوز» نام سه پسر بزرگتر را «بوزوق» و نام سه پسر کوچکتر را «اوجوق» نهاد . بعدهم ، لشکر سمت چپ را به اوجوقها و اگذار کرد و لشکر سمت راست را به بوزوقها و مقرر داشت هر شش پسر بدانند که به کدام لقب منسوبند و از کدام جانب لشکرند .

بعد از مرگ «اوغوز» ، طبق وصیتش ، «کون خان» (پسر بزرگ) جانشینش شد . در این وقت هر يك از شش پسر «اوغوز» ، چهار پسر داشتند که رو بهم بیست و چهار فرزند می شدند . «کون خان» بروفق گفتار وزیر و مشیرش به نام «ایکیت ارقیل خواجه» برای اینکه آن بیست و چهار فرزند با یکدیگر مجادله و عناد نکنند ، خواست که نام و لقب هر يك معین شود و هر يك را نشانی باشد تا فرمانها و خزاین و گله و رمه آنان با آن نشانی مشخص شود و فرزندان و اعقاب آنان هم هر يك نام خود را دانسته باشند :

« . . . بعد از آن که پسران شش گانه را لقب «بوزوق و اوجوق معین شده بود و جانب دست راست و چپ لشکر بدیشان مخصوص گشته ، تجدید «لقب و کنیت و تمغا و نشان هر يك از فرزندان» ایشان معین و مقرر گردانیده و هر شعبه ای از این «شعب بیست و چهار گانه جانوری را مخصوص» کرده اند که اونقون ایشان باشند و اشتقاق این لفظ «از انیق است - بلقب ترکی مبارک باشد ، چنانکه «گویند انیق بولسون یعنی مبارک باد - و عادت» آنست که هر چه اونقون قومی باشد ، چون اورا «جهت تغال مبارکی معین گردانیده اند ، آن را «قصد نکنند و تعرض نرسانند و گوشت آن نخورند» و تا این غایت آن معنی برقرار است . و هر يك «از آن اقوام اونقون خود را دانند و هم چنین معین» کرد که در وقتی که طوی باشد و آتش پخش کنند ، «کدام اندام از گوشت نصیب هر شعبه باشد تا در هر «ولایتی و مقامی که باشند ، بوقت طوی حصه هر يك «پیدا بود و جهت آتش خوردن با یکدیگر نزاع» و دل ماندگی نکنند . و اسامی این بیست و چهار «پسر که اصل نام ایشان است و قبيله و شعبه هر يك «بدان اسم شهرت یافته و علم آن شعبه گشته ، مشروح «نوشته میشود و تمغا و اونقون و اندام گوشت که «به هر يك مخصوص است در زیر آن نام ثبت می گردد» «تا ادراک آن بر افهام آسانتر باشد :



راست : يك ترکمن با خصوصیات و علائم «ایگ» میان : ترکمنی با خصوصیات و علائم «غول» چپ تصویر دیگری از چهره مردی که دارای خصوصیات و علائم «ایگ» است

سوم دودورغا ، یعنی ملک گرفتن و پادشاهی کردن .	چهارم قارقین ، یعنی آش بزرگ و سیرکننده .
تمغا	تمغا
اونقون	اونقون
قرتال	طوشنجیل
اشغلو	صاغ اوباحه

« دو »

اقوام اوجوق که بدست چپ لشکر تعلق دارند و فرزندان سه پسر کھین اند . از هر يك چهار پسر ، دوازده نفر .

چهارم یایرلی ، یعنی	تمغا
اونقون	اونقون
قرتال	قرتال
اشغلو	اشغلو

(ج) فرزندان یولدوزخان که پسر سوم بوده چهار نفر برین موجب :
(الف) فرزندان گوکخان که پسر چهارم است چهار نفر برین موجب :

اول اوشر ، یعنی چالاک و بشکار جانوران مهوس .	اول بایندر ، یعنی آن زمین همیشه پر نعمت باشد .
تمغا	تمغا
اونقون	اونقون
طوشنجیل ^{۱۱}	سنتور ^{۱۲}
صاغ اوباحه	صول قری

دوم قریق ، یعنی قوی حال و دریا ساق مجد .	دوم بجهه ، یعنی نیکو سعی کند و جد نماید .
تمغا	تمغا
اونقون	اونقون
طوشنجیل	سنتور
صاغ اوباحه	صول قری

۱۱ - معنی «طوشنجیل» در فرهنگهای موجود داده نشده است . به نظر می رسد که این واژه نیز نام نوعی پرندۀ شکاری باشد .
۱۲ - «سنتور - sonqor» نام نوعی باز است که از انواع دیگر بازها در شتر و قویتر است و در شکار بسیار تیز پر و چابک .

سوم جاوولدوز ، یعنی با ناموس و دوست .	تمغا	اونقون	اندام گوشت
۶	سنقور	صول قری	
سوم بیوه ، یعنی درجه او بالای همه باشد .	تمغا	اونقون	اندام گوشت
۲	جاقر	اشغلو	

چهارم چینی ، یعنی هر جا که یاغی بیند بی توقف جنگ کند.	تمغا	اونقون	اندام گوشت
۷	سنقور	صول قری	

چهارم قتیق ، یعنی در هر موضعی باشد عزیز بشود .	تمغا	اونقون	اندام گوشت
۸	جاقر	اشغلو	

(ب) فرزندان طاق خان که پسر پنجم است چهار نفر برین موجب :

اول سالور ، یعنی هر جا که رسد شمشیر و چماق او روان باشد .

تمغا	اونقون	اندام گوشت
۵	اوج ۱۳	اوجایله

دوم ایمور ، یعنی بیحد نیکو و توانگر باشد .	تمغا	اونقون	اندام گوشت
۸	اوج	اوجایله	

سوم الایونتلی ، یعنی چهار پایان او نیکو باشند .	تمغا	اونقون	اندام گوشت
۹	اوج	اوجایله	

چهارم اورکز ، یعنی همیشه کار نیکو و با نظام کننده .	تمغا	اونقون	اندام گوشت
۱۱	اوج	اوجایله	

(ج) فرزندان دینگیز خان که پسر ششم است ، چهار نفر برین موجب :

اول بیکدیر ، یعنی نیکو و بزرگی و بهادری .	تمغا	اونقون	اندام گوشت
۱۲	جاقر ۱۴	اشغلو	

دوم بوکدور ، یعنی همه را تواضع و خدمت کند .	تمغا	اونقون	اندام گوشت
۱۳	جاقر	اشغلو	

از مجموع نوشته‌های «رشیدالدین فضل‌الله»^{۱۵} چنین برمی آید که طوایف ترکمن در زمان او هنوز تمغاهای مخصوص به خود را می‌شناختند و به اونقون‌های خود احترام می‌گذاشتند. البته ، او بر اساس روایات و افسانه‌هایی که حکمای «اوغوز» نقل می‌کردند ، پیدایش تمغاها و اونقون‌ها را به «ایکیت ارقیل خواجه» نسبت داده که چند نسل بعد از «نوح پیغمبر» می‌زیسته است . پیداست که این افسانه‌ها برای بلا مانع جلوه دادن اونقون پرستی آن طوایف وضع شده بود ، تا در موحد بودن اونقون پرستان شکی نرود . ولی «رشیدالدین فضل‌الله» خود به صراحت نوشته است که : «... و عادت آن است که هر چه اونقون قومی باشد ، چون او را جهت تفأل بمبارکی معین گردانیده‌اند ، آنرا قصد نکنند و تعرض نرسانند و گوشت آن نخورند و تا این غایت آن معنی برقرار است و هر یک از آن اقوام اونقون خود را دانند» از این رو ، میتوان ، به وجود «اونقون پرستی» (توتیمیزم - totemism) در طوایف ترکمن تا زمان «رشیدالدین فضل‌الله» (اوایل قرن هشتم هجری) یقین کرد. مخصوصاً که او نام و شکل همه اونقون‌ها و تمغاها را نیز به تفصیل و به دقت نوشته است .

در مطالعه فهرست تمغاها و اونقون‌های طوایف ترکمن به این موضوع باید توجه داشت که هر چهار طایفه از بیست و چهار طایفه ترکمن یک «اونقون» داشتند و یک قسمت از اندام گوشت در وقت جشن به آنها می‌رسید . در حالیکه تمغاهای بیست و چهار طایفه با هم متفاوت بود . یعنی رویهم شش «اونقون» و بیست و چهار «تمغا» داشتند . دلیل این موضوع این است که «تمغا» مدت‌ها بعد از «اونقون» در میان ترکمنها پدید آمده است . یعنی در دوره‌ای که ترکمنها از مرحله «گردآوری خوراک» به مرحله

۱۳ - «اوج» نیز در فرهنگها معنی نشده است .

۱۴ - «جاقیر» ، «جاقیر» در فرهنگ بمعنی نوعی باز آمده است.

۱۵ - این قسمت از نوشته‌های «رشیدالدین فضل‌الله» از قسمتی از صفحات ۳۰ الی ۴۳ جامع‌التواریخ نقل شده است .

«تولید خوراک» رسیده بودند و برای آن که ذخایر و گله ورمه بیست و چهار طایفه از هم متمایز باشد ناچار بودند که نشانه‌هایی وضع بکنند. درحالی که زمان پیدایش «اونقون» ها قدیمتر از «تمغا» هاست و مربوط به دوره‌ای است که طوایف ترکمن در اجتماعات اولیه خود به شش طایفه منقسم بودند و با شکار و صید تغذیه می‌کردند و هنوز اندوختن و ذخیره کردن را نمی‌دانستند و گله و رماه‌های نداشتند تا علائمی برایشان وضع کنند.

با وجودی که سنتهای اجتماعی هر جامعه معلول شرایط مادی معیشت در آن جامعه است، ولی چون رنگ معنوی دارد، با تغییر شرایط زندگی، کمتر در آن دگرگونی پدید می‌آید. و چند نسل از مردم یک اجتماع با وجود تغییر وسائل معیشت و تحول شیوه زندگی، سنتهای قدیمی و اجدادی خود را حفظ می‌کنند، تا زمانی که سنتهای نو و مقبول و مقتضی محیط و زمان جایگزین سنتهای کهنه بشود. به این علت «اونقون پرستی» (توتیمیزم) در طوایف ترکمن تا قرون هفتم و هشتم هجری پابرجای ماند و پس از آن به تدریج از میان رفت. ولی نشانه‌هایی از آن هنوز هم در وسائل زندگی و آثار هنرهای عامیانه‌شان یافت می‌شود و می‌توان اشکال اونقون‌ها را در نقش و نگارهای نمود و گلیم و قالی و مخصوصاً بر نشانه قبرها به صورت ساده شده (استیلیزه) دید. این طبیعی است که اونقون پرستان مجسمه‌هایی چوبی یا سنگی یا گلی از «اونقون» (توتیم) خود بسازند و در مساکن‌شان و یا در معابد بگذارند و برایشان احترامات و خرافاتی قائل بشوند. ضمناً علاقه و دل‌بستگی به «اونقون» باعث می‌شود که اشکال گوناگون را در وسائل و ابزار نقش پذیر زندگی خود و در هنرهای عامیانه‌شان هم نقش کنند. بعدها هر چند که علت و انگیزه اصلی این نقش‌ها برای نسلهای جدیدتر از میان می‌رود، ولی فورم و هیئت نقش به منزله «سمبل - Symbole» و واسطه‌ای که حاوی نوعی ارتباط روحی و روانی با نسلهای قدیمی‌تر است حفظ می‌شود. به این علت، مخصوصاً در قبرهای ترکمنها نشانه‌هایی چوبی که شباهت به پروبال و سر و منقار پرندگان شکاری دارد دیده شده است. البته تکرار مداوم این نقشها به مرور با ازدست دادن حالت و جلوه طبیعی خود ساده و «استیلیزه - Stylisé» شده است.

ضمن بررسی در نقش و نگارهای عامیانه ترکمنی که عموماً به پروبال و سر و منقار پرندگان شکاری شباهت دارد، نقش «شاخ قوچ» نیز مشاهده می‌شود. و می‌دانیم در فهرست «اونقون» هائی که «رشیدالدین فضل‌الله» داده است، نام «قوچ» خوانده نمی‌شود. درحالی که «قوچ» در میان همه ترکمنها و در قسمتهای وسیعی از آسیای میانه نشانه قدرت شناخته شده است. البته، این نشان از دوره‌ای بیادگار مانده است که طوایف ترکمن از مرحله «گردآوری خوراک» که دوره پیدایش «توتیمیزم» (اونقون-

پرستی) است گذشته بودند و با اشتغال به دامپروری به پرورش و تکثیر و اهمیت «قوچ» واقف شده بودند. از این رو برای جلب نعماتی که از «قوچ» برمی‌خاست، با توسل به تخیلات خود به ترسیم اشکال گوناگون آن در مظاهر زندگی پرداختند. مخصوصاً در نقش نمدهایشان شاخ قوچ را به انواع مختلف ترسیم کرده‌اند. تا سالهای اخیر سنگ قبرها را نیز به هیئت «شاخ قوچ» می‌تراشیدند و حتی شاخ قوچ را عیناً بر روی قبرها می‌گذارند.^{۱۶}

موضوع دیگری که از نوشته‌های «رشیدالدین فضل‌الله» دستگیر می‌شود، تعلق گرفتن قسمت مشخصی از اندام گوشت به افراد هر یک از شش طایفه ترکمن در وقت جشن یا عروسی است.^{۱۷} بی‌شک این قاعده از زمان دوری در میان ترکمنها پدید آمده بود. زمانی که آنان در یک دوده و در یک اجتماع کوچک می‌زیستند و در گردهم از حیواناتی تغذیه می‌کردند که به یاری هم شکار کرده بودند. نمونه چنین وضعی در بسیاری از قبایل بدوی هم دیده شده است. مثلاً اسکیموها برای صید نهنگ متفقاً و با قایق‌هایی که بهم متصل می‌کنند به دریا می‌روند و پس از آن که نهنگی شکار کردند آن را به جایی که مقرر می‌دانند می‌آورند و هر قدر که می‌توانند از آن شکار که به همه آنها تعلق دارد می‌خورند. در این نوع اجتماعات که معمولاً از گروههای چند صد نفری تشکیل می‌شود، انسانها برای بقای خود ناگزیرند که زندگی با نسبت مشترکی داشته باشند و متفقاً در جستجوی شکار و صید و تهیه خوراک تلاش بکنند و خوراکیهائی را که با همکاری همه افراد گرد می‌آورند به تساوی میان خود تقسیم کنند. به همین سبب اولین قرار و قاعده‌ای که در اجتماعات آن دوره وضع می‌شد، مربوط به نحوه تقسیم خوراکیها بوده است. بنابراین، آنچه را که «رشیدالدین فضل‌الله» همراه با فهرست تمغاها و اونقون‌های ترکمانان بنام «اندام گوشت» آورده، احتمالاً از چنین دوره‌ای در میان ترکمنها پدید آمده بود و تا زمان او نیز در مواقعی که اجتماعی از طوایف ترکمن برای برگزاری یک جشن بزرگ تشکیل میشده، افراد هر یک از شش طایفه بزرگ ترکمن همان قسمت از اندام گوشت را می‌خوردند که از قدیم و از آباء و اجداد برایشان مقرر شده بود.

۱۶ - مراجعه شود به دومین مقاله «ترکمنهای ایران» در شماره پنجاه «هنر و مردم».

۱۷ - آن قسمت از اندام گوشت که برای افراد یک طایفه ترکمن مقرر شده بود احتمالاً برای طایفه‌های دیگر تحریم می‌شد و این رسم را می‌توان با «حرام» بودن = (تابو - Tabou) که در میان اقوام بدوی مرسوم بوده است. «تابو»، دوری جستن و پرهیز کردن از کسی یا چیزی است که آن را ممنوع یا حرام شناخته‌اند. این واژه را مردم‌شناسان از طوایف بدوی اقیانوسیه کسب کرده‌اند که در اصل «تابو - Tapou» بوده است به معنی ممنوع و حرام.